

اگر من نبرم دیگری خواهد برد

روزی بود، روزگار بدی بود در عصر روز عاشورا، پس از آن که امام حسین (علیه السلام) و یارانش شهید شدند...

روزی بود، روزگار بدی بود در عصر روز عاشورا، پس از آن که امام حسین (علیه السلام) و یارانش شهید شدند، اتفاق عجیبی افتاد بازماندگان لشکر یزید به خیمه های زنان و فرزندان امام حسین (علیه السلام) و یارانش حمله کردند و به دزدی و غارت اموال آن ها دست زدند.

با این که در خیمه های زنان و بچه های یاران امام حسین (علیه السلام) چیز گران قیمتی نبود، لشکریان یزید دست از غارت اموال آن ها بر نداشتند. هر چه به دستشان می رسید، بر می داشتند و می رفتند. حتی گوشواره ها را از گوش دختران خردسال بیرون می آوردند و با خود می بردند.

در این میان، یک نفر هم بود که کار عجیبی می کرد او اهل کوفه بود از کسانی بود که امام حسین (علیه السلام) را به خوبی می شناخت و شاید هم از کسانی بود که مثل خیلی دیگر از مردم کوفه، برای امام حسین (علیه السلام) نامه نوشته و او را به کوفه دعوت کرده بود.

این مرد هم مثل بقیه در پی غارت اموال زنان و کودکان امام حسین (علیه السلام) و یارانش بود و هر چه به دستش می رسید بر می داشت، اما هم می دزدید و غارت می کرد، هم گریه می کرد.

زنی که از نزدیکان امام حسین (علیه السلام) بود، او را دید. با این که غم از دست دادن عزیزانش به شدت ناراحت و افسرده اش کرده بود، نتوانست کارهای عجیب این مرد را نادیده بگیرد. این بود که صدایش کرد و گفت: «#171;تو کیستی؟»

- من مردی هستم اهل کوفه.
- حتماً تو هم از آن هایی هستی که برای امام حسین (علیه السلام) نامه نوشته بودید و از او دعوت کرده بودید تا به کوفه بیاید و رهبر شما باشد.

- شاید در هر صورت، تعداد زیادی از مردم کوفه این کار را کرده اند، بعد زیر قول و دعوتشان زده اند و در این صحرای خشک به جنگ با امام حسین (علیه السلام) و یارانش آمده اند.

- خوب است که خودتان هم به بی وفایی و ناجوانمردی خودتان اعتراف می کنید.

- چه کنیم؛ دنیاست دیگر! وقتی این زیاد حاکم کوفه شد، دیدیم که دیگر همراه بودن با امام حسین (علیه السلام) سودی ندارد.

- خدا لعنتتان کند! اما دلیل این که من تو را صدا کردم، چیز دیگری بود.

- چه چیزی؟

- می خواستم ببینم تو چرا موقع غارت اموال ما گریه می کنی و مثل بقیه لشکریان یزید، شادمان نیستی و قهقهه سر نداده ای؟

مرد کمی سکوت کرد و بعد گفت: «#171;ببینم، مگر شما زنان و فرزندان امام حسین (علیه السلام) و یاران او نیستند؟»

- چرا هستیم.

- چرا گریه نکنم؛ وقتی شما را که فرزندان رسول خداييد به این حال و روز ناراحت کننده می بینم، گریه ام می گیرد.

- اگر تو ما را می شناسی و این قدر به خانواده رسول خدا احترام می گذاری، پس چرا ناجوانمردی می کنی و مثل بقیه ی لشکریان یزید، مال و دارایی ما را می دزدی و غارت می کنی؟»

- راست می گویی، اما اگر من اموال شما را غارت نکنم و نبرم، یکی دیگر این کار را می کند.

زن، از این همه نفاق و دورویی تعجب کرد و گفت: «#171;پناه بر خدا»

از آن به بعد، هر وقت که آدم بدکاری مثل افراد رشوه خوار یا دزد بخواهد با چنگ زدن به بهانه های مختلف، زشتی کار خودش را بیوشاند، مردم او را به آن مرد اهل کوفه تشبیه می کنند و به مسخره می گویند: «#171;چه کندابا؟ اگر او نبرد، یکی دیگر می برد.»

ضرب المثل _ مصطفی رحماندوست